

نفی سبیل قاعده اساسی در نظام حقوق اسلامی

دکتر عباس منتهایی^۱

چکیده:

حفظ اصالت نظام حقوقی مبتنی بر احکام دین، براساس اراده راه حل‌ها و قواعد شرعی است. شاید در هیچ زمانی، مطالعه و تأمل در مباحث مربوط به قواعد فقه و همچنین منابع استنباط احکام به اندازه زمان حاضر (زمان تأسیس و استقرار نظام اسلامی) ضرورت نداشته است. نقش و تأثیر قواعد فقه و گستره آن در نظام حقوقی ایران غیرقابل انکار است. نیازهای جامعه کنونی اقتضا می‌کند که قواعد هدایت‌کننده راهبردی با غور در آیات و روایات و آراء و فتاوی فقهای عظام تحصیل و در جای خود مورد استفاده قرار گیرد و به‌دیگران نیز عرضه شود. شارع مقدس اسلام به منظور حفظ حقوق، عزت، عظمت و استقلال مسلمین، قاعده «نفی سبیل» را وضع نموده و راه هرگونه سلطه و علو کفار و بیگانگان را بر جامعه اسلامی و بر تک‌تک شهروندان مسلمان مسدود نموده است - و لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً^۲ - «خداوند هرگز راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان قرار نداده است».

۱. سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره ۵۹۰ تهران، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، دکترای حقوق بین‌الملل و عضو هیئت تحریریه ماهنامه «کانون».
۲. رک: سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۴۱.

این قاعده از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین قواعد در مجموعه نظام حقوق اسلامی است و در حوزه‌های مختلف حقوق اسلامی از حقوق داخلی و ملی گرفته تا حقوق خارجی و بین‌المللی و نیز از حقوق اساسی گرفته تا ابواب مختلف حقوق مدنی و جزایی و غیره جریان و کاربرد دارد. قاعده نفی سبیل هم‌چون قاعده «لاضرر» قاعده حاکم است؛ یعنی همان‌طور که «لاضرر» حاکم بر قاعده «سلطنت» است - النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ - در روابط و مناسبات میان مسلمانان و کفار نیز، هر پیمان، قرارداد و رابطه‌ای شکل بگیرد، اصل، نفی نفوذ و تسلط کفار و اجانب بر جامعه اسلامی است. بنابراین تأکید می‌شود که قاعده «نفی سبیل» بر ادله اولیه و احکام حکومت دارد. یکی از قواعد فقه که کتب فقها مشحون است از استدلال به آن، قاعده «نفی سبیل» است. مبنا و مأخذ این قاعده، قرآن کریم است. شارع مقدس اسلام نهایت اهتمام را در اجرای آن داشته و پیشرفت مسلمین در صدر اسلام مبتنی بر رعایت این اصل بوده که در تمام شئون زندگانی خود اعم از فردی و اجتماعی آن را نصب‌العین قرار داده بودند. بنابراین هر معامله که موجب استیلا بیگانه باشد و یا از قدرت و قوت جامعه اسلامی یا فردی از افراد آن بکاهد از درجه اعتبار ساقط و وجهها من الوجوه ارزش قانونی نخواهد داشت. این قلم، تلاش نموده تا بررسی جامعی راجع به این قاعده مهم و اساسی به عمل آورد و جریان آن را در ابواب گوناگون فقه و حقوق بنمایاند.

واژگان کلیدی: نفی سبیل، قاعده حاکم، ادله اولیه، حکومت واقعیته، جعل تکوینی، جعل تشریحی.

مقدمه:

«قاعده نفی سبیل» از مهم‌ترین قواعد فقهی است که حاکم بر ادله اولیه بوده و در کلیه روابط و مناسبات حقوقی مسلمانان با غیرمسلمانان جاری است. در حوزه‌ی فقه و حقوق اسلامی این قاعده از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. اسلام برای خود و پیروان خود چنان ارزش و اعتباری قائل است که به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهد در روابط خصوصی یا عمومی پیروانش با غیرمسلمانان علایمی از علو و برتری غیرمسلمانان بر مسلمانان وجود داشته باشد. لذا هم در قراردادهای خصوصی و هم در روابط بین‌المللی هرگونه معاهده و پیمانی که با این قاعده مغایرت و تعارض داشته باشد محکوم به بطلان است. برای مثال، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر باطل است. هم‌چنین حکم قاضی غیرمسلمان بر فرد مسلمان غیرنافذ است. زیرا این امور باعث علو کفار نسبت به مسلمانان می‌شود.

در روابط بین‌المللی اسلام، انعقاد هرگونه عقد و قراردادی که متضمن تسلط سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی کفار بر مسلمانان باشد، پذیرفته نیست. از نظر اسلام یک مسلمان به دلیل انتسابش به اسلام، نباید به هیچ عنوان آثار و علائمی از ضعف و زبونی در مقابل دیگران از خود بروز دهد، اسلام به او توصیه می‌کند؛ جهاد کند، کشته شود، اما حاکمیت و برتری غیرمسلمان را نپذیرد. بر همین اساس گفته شده است که: «الْإِسْلَامُ يُغْلُوا وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ ...» (عظیمی شوشتری، ۱۳۷۸ق، ص. ۲۳۱).

در نظام فقهی و حقوقی ما، اجماع محصل قطعی وجود دارد مبنی بر این که در اسلام هیچ حکمی که موجبات تسلط کافر بر مسلمان را فراهم آورد، جعل نشده است بلکه در همه احکام برتری مسلمانان بر غیرمسلمانان رعایت شده است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷ق، ج. اول، ص. ۱۶۱)

اگر در روابط تجاری و غیر آن، ترس از تسلط اجانب بر حوزه اسلام و بلاد مسلمین از جهت سیاسی و ... که موجب استعمار مسلمانان یا استعمار بلاد آن‌ها را به صورت غیرآشکار فراهم آورد، ایجاد شود، برهمنه مسلمانان واجب است که از آن اجتناب کنند و این نوع روابط حرام است.

اگر روابط سیاسی بین دول اسلامی و بیگانه اسباب تسلط بر سرزمین‌ها یا جان و مال مسلمانان را فراهم کند یا موجب وابستگی سیاسی شود، برقراری چنین روابطی بر رؤسای دول اسلامی حرام است و عقودی که بر این مبنا منعقد می‌شوند، باطل هستند و بر مسلمانان واجب است که آن‌ها را ارشاد کرده و ملزم به ترک این روابط کنند، حتی اگر مجبور به مقاومت منفی شوند.^۱

۱. شایان ذکر است؛ آغاز نهضت اسلامی به رهبری معمار کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) مبتنی بر قاعده «نفی سبیل» بوده است.

در سال ۱۳۴۳ و چند ماه پس از آزادی امام خمینی - در فروردین ماه همان سال - دولت حسنعلی منصور، با تقدیم لایحه «اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین» و تصویب آن در مجلس شورای ملی (۱۳۴۳/۷/۲۱) بار دیگر خاطرات «کاپیتولاسیون» را در کشور ما زنده نمود. این اقدام دولت بار دیگر جبهه روحانیت را علیه خود برانگیخت. امام خمینی در تاریخ ۱۳۴۳/۹/۸، با بیانات مبسوطی، احیای کاپیتولاسیون را موجب پایکوب شدن عزت و عظمت ملت ایران و استقلال کشور دانسته ۱۱

اگر یکی از دول اسلامی رابطه‌ای که مخالف مصالح اسلام و مسلمین باشد برقرار نماید، بر سایر دول واجب است که تمامی تلاش خود را برای از بین بردن این رابطه به کار بندند. اگر در برقراری رابطه تجاری با دول، یا تجارت با بعضی از دولت‌ها یا تجار بیگانه برای بازار مسلمانان و حیات اقتصادی آنان خوف و ترسی وجود داشته باشد، ترک آن واجب است و چنین تجارتی حرام است و بر رؤسای مذهب است که در صورت وجود چنین ترسی، کالاها و تجارت با آنها را بر امت مسلمان حرام نمایند و بر مسلمانان، تبعیت از آنها واجب است (امام خمینی "ره"، تحریرالوسیله، ۱۳۹۰ ق، صص. ۴۸۷ - ۴۸۶).

به تبعیت از این قاعده، قسمتی از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشعار می‌دارد: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به: ۶- کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه: ج) نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند». بند ۵ اصل سوم نیز بر طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب تأکید می‌کند و اصل ۱۵۳ نیز؛ انعقاد هرگونه قراردادی را که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور شود، ممنوع کرده است.

در این مقاله، ابتدا کلام برخی مفسرین در ذیل آیه شریفه ۱۴۱ سوره نساء (مأخذ و مستند قاعده) را آورده‌ایم. مطالعه کلام مفسرین پیرامون آیه شریفه مفید فایده است. زیرا آمادگی قبلی برای ورود به بحث فقهی و حقوقی را فراهم خواهد آورد. در ادامه، ابتدا مدارک و مستندات و دلالت قاعده را بررسی نموده و در مرحله بعد جریان قاعده در حقوق اساسی، حقوق مدنی و سایر حوزه‌های حقوق را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

و آن را شدیداً محکوم نموده و به تمام ملت اعلام خطر کرد و از این بابت دولت و مجلس را خائن به اسلام قلمداد نمود (صحیفه نور، ج. ۱، صص. ۱۰۲ تا ۱۰۸). علاوه بر آن، طی اعلامیه مورخ ۱۳۴۳/۸/۴ با عنوان آیه مبارکه «و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»، کاپیتولاسیون را امضا سند بردگی ملت و عملی قرون وسطایی و خلاف شرع و قرآن دانسته و از ملت خواست که علیه اقدام ننگین مذکور قیام کنند (همان، صص. ۱۱۳ - ۱۰۹). این اعتراض مقدس سیاسی، رژیم شاه را در موضع انتقام‌جویانه‌ای قرار داد و در تاریخ ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳ امام را به ترکیه تبعید نمود.

۱ - بحث تفسیری پیرامون آیه^۱

۱ - ۱ - بررسی آیه از دیدگاه مفسرین:

با توجه به این که مفسرین در مورد کلمه «سبیل» مندرج در متن آیه، تفاسیر و تعبیر مختلفی نموده‌اند، لازم است ابتدا نظر برخی از آنان را در ذیل آیه مطرح کنیم تا در پرتو کلام ایشان، با اشراف و احاطه بیش‌تری وارد مباحث اصلی شویم؛

... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء - ۱۴۱).

«... و خدا تا ابد اجازه نداده که کافران کم‌ترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند».

مفسر عالی‌مقام، علامه طباطبائی (ره) صاحب تفسیر گرانقدر المیزان ذیل این آیه شریفه می‌نویسند: «و اما این که فرمود: "خداوند تعالی هرگز کفار را مافوق مؤمنین و مسلط بر آنان قرار نمی‌دهد." معنایش این است که حکم از امروز به نفع مؤمنین و علیه کافران است و تا ابد نیز چنین خواهد بود و هرگز به عکس نمی‌شود و این خود اعلامی است به منافقین که دیگر برای ابد از این که به هدف شوم خود برسند مأیوس باشند، و به حکم این آیه در همه دوره‌ها بالاخره فتح و پیروزی از آن مؤمنین و علیه کافران خواهد بود.

احتمال هم دارد که «نفی سبیل» اعم از تسلط در دنیا باشد، یعنی منظور این باشد که کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند و نه در آخرت. و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالب‌اند مادام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند. هم‌چنان که در جای دیگر این وعده را صریحاً داده و فرموده: «و لا تهنؤا و لا تحزنؤا و انتم الاعلؤن ان کنتم مؤمنین» (ال عمران - ۱۳۹)

«سست نشوید و اندوه به خود راه ندهید که شما مادام که ملتزم به لوازم ایمان باشید دست

بالا و بر دشمنان مسلطید». (المیزان، ج. ۴، ۱۳۶۳، ترجمه؛ موسوی همدانی، صص. ۱۹۰ - ۱۸۹).

آیا هدف از این آیه " وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ هیچ‌گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است." تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد با ایمان است و یا پیروزی‌های نظامی و مانند آن را شامل می‌شود؟

۱. آیه شریفه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء.

از آنجا که کلمه «سبیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند، از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر «منطق» بلکه از هر نظر اعم از نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ‌نظر بر افراد با ایمان چیره نخواهند شد. و اگر پیروزی آن‌ها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به‌خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسئولیت‌های خویش را به‌کلی فراموش کرده‌اند. نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به‌معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند؛ و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است، دارند. و چون چنان‌اند طبعاً چنین‌اند!

جمعی از فقها در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می‌شود، این توسعه بعید به‌نظر نمی‌رسد (تفسیر نمونه، ج. ۴، ۱۳۶۷، صص. ۱۷۶ - ۱۷۵)

علاوه بر این، با تأمل در آیه، موارد ذیل نیز قابل برداشت است:

الف - مؤمنان حق پذیرفتن ذلت و سلطه کافران را ندارند و سلطه‌پذیری نشانه نداشتن ایمان واقعی است.

ب - کفار باید از تأثیر تلاش و جاسوسی‌شان برای همیشه مأیوس باشند، چون حاکمیت با حق است. هم «منطق» مؤمنین همیشه غالب است و هم، عاقبت، از آن متقین است.

ج - هر پیشنهاد، طرح، عهدنامه، رفت‌وآمد و قراردادی که راه نفوذ کفار بر مسلمانان را باز کند، حرام است. مسلمانان باید در تمام جهات سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ... از استقلال کامل برخوردار باشند.

د - فقها در مسائل مختلف فقهی، برای اثبات عدم تسلط کفار بر مؤمنان به این (وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ ...) استناد می‌کنند. البته رفت‌وآمد و کسب اطلاع و آموزش دیدن و تبادل فرهنگی و علمی و اقتصادی اگر سبب سلطه کفار و ذلت مؤمنین نباشد، مانعی ندارد؛ چون در روایات

می‌خوانیم؛ آموزش ببینید گرچه به‌قیمت مسافرت به کشور چین باشد.^۱ و یا پیامبر اکرم (ص) فرمود؛ هر کافر اسیری که ۱۰ مسلمان را آموزش دهد، او را آزاد می‌کنم. و در زمان معصومین (ع) معاملات میان مسلمانان و دیگران انجام می‌شد. (تفسیر نور، ج. ۲، ۱۳۷۵، ص. ۴۷۷).
 آیت... میرزا محمد ثقفی تهرانی (ره)، مفسر و مجتهد عالی‌مقام در تفسیر جلیل و پیراج «روان جاوید» در ذیل این آیه شریفه می‌نویسند:

... و قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی را در «حجت»، اگرچه غالب شوند بر آن‌ها به‌قوت. در «عیون» از حضرت رضا (ع) روایت نموده است که مراد از «سبیل» در این آیه «حجت» است. چون خداوند اخبار فرموده است از قتل کفار انبیاء را به‌غیر حق، با آن‌که راهی نداشتند بر آن‌ها از طریق «حجت» ...

و ممکن است مراد نفی جعل حکم ظاهری اعم از تکلیفی و وضعی باشد یعنی خداوند مقرر نداشته است حکمی را که موجب استیلائی کفار بر مسلمین باشد لذا فقها (رض) به ذیل این آیه در ابواب مختلف فقهیه در این قبیل موارد تمسک فرموده‌اند. ولی انصاف آن است که مناسب با حکومت الهی در روز قیامت همان «حجت» است که در مقام فصل خصومت و حکم میان دو طرف اقامه می‌شود. (تفسیر روان جاوید، ج. ۲، ۱۳۹۸، ق.، صص. ۱۴۲ - ۱۴۱).

... در هر صورت منافقان^۲ در جستجوی پیروزی کفار هستند و با عقل کج‌اندیش خود به‌دنبال منافع بیش‌تر هستند اما از یک نکته غفلت کردند که خداوند هرگز اجازه نمی‌دهد کافران بر مؤمنان تسلطی پیدا کنند و سنت ابدی خداوند بر پیروزی مؤمنان است. از این رو فرمود:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» - هرگز خداوند کافران را مسلط بر مؤمنان

۱. اَطْلُبُ الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ.

۲. ترجمه کامل آیه ۱۴۱ سوره نساء: «- منافقان - کسانی هستند که پیوسته منتظر و مراقب شما - مؤمنین - هستند. پس اگر از سوی خدا برای شما پیروزی و فتوحی باشد، می‌گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ (پس باید در افتخارات و غنایم شریک شویم) ولی اگر برای کفار بهره‌ای بود، (به کفار) می‌گویند: آیا ما مشوق شما در جنگ و بازدارنده شما از تسلیم شدن نبودیم؟ پس خداوند روز قیامت، میان شما داوری خواهد کرد. و خداوند هرگز راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان قرار نداده است.

قرار نمی‌دهد. و به این ترتیب محاسبات مناقبان غلط از آب درآمد.

منظور از «نفی سبیل» که در آیه آمده، در یک احتمال، به این معنا است: «تا زمانی که مؤمنان پایبند به ایمان خود باشند، کافران نه در دنیا و نه در آخرت بر مؤمنان مسلط نمی‌شوند و اما چنانچه مؤمنان، ایمان خود را از دست بدهند، مغلوب کافران خواهند شد ...

براساس روایاتی که رسیده است، منظور از «نفی سبیل» این است که هرگز کافران از نظر «منطق» بر مؤمنان چیره نخواهند شد. از این رو، شکست مؤمنان یا کشته شدن آنها و زبردست کافران بودنشان به لحاظ مادی است اما در منطق و استدلال، مؤمنان همیشه پیروزند. در حدیثی از معصوم (ع) در بیان جمله «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، فرمود: «منظور این است که خداوند، هرگز کافران را در بحثی بر مسلمانان پیروز نساخته است و بلکه همواره کافران با صحبت‌ها و بیانات زبانی در برابر مؤمنین ذلیل و خوارند». ^۱ برخی از مفسرین بنا به حدیثی که از امام علی (ع) رسیده است؛ «نفی سبیل» را فقط در آخرت می‌دانند.^۲

حال با عنایت به سخنان مفسرین در تفسیر آیه در اینجا مناسب است در خصوص مدارک و مستندات و همچنین دلالت قاعده بحث و بررسی نماییم؛

۲- مدارک و مستندات قاعده

مقصود از مدارک قاعده، دلایلی هستند که بر اعتبار و حجیت قاعده دلالت دارند. این ادله عبارتند از:

۱- ۲- قرآن کریم:

مستند این قاعده آیه مبارکه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء- آیه ۱۴۱) می‌باشد.

۱. رک: تفاسیر؛ شریف لاهیجی، ج. ۱، ص. ۵۷۴؛ ترجمه المیزان، ج. ۵، ص. ۱۹۶؛ نورالثقلین، ج. ۱، ص. ۵۶۴؛ البرهان، ج. ۲، ص. ۱۹۱؛ الصافی، ج. ۱، ص. ۴۷۴.
 ۲. رک: تفاسیر؛ اثنی عشری، ج. ۲، ص. ۶۱۵؛ منهج الصادقین، ج. ۳، ص. ۱۳۴؛ التبیان، ج. ۳، ص. ۳۶۴، روان جاوید، ج. ۲، صص. ۱۴۲ - ۱۴۱.

خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه می‌فرماید؛ در عالم تشریح هیچ‌گونه حکمی که موجب سلطه و استیلا و سلطنت کفار بر مؤمنین و مسلمین باشد، وجود ندارد و تشریح و جعل نیز نشده است. این حکم چه در باب عبادات و چه در باب معاملات و چه در سیاست، جعل نشده است و بنابراین، هرگونه حکمی که از ناحیه آن حکم، موجبی برای علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد به مقتضای این آیه شریفه از صفحه تشریح مرفوع است.

اما آن‌چه در این آیه شریفه است، یک جعل تشریحی است نه جعل تکوینی. چنان‌که قبلاً در کلام مفسرین ملاحظه شد، گروهی از بزرگان گفته‌اند که؛ این «نفی» که در آیه شریفه آمده است به لحاظ تکوین نیز هست؛ یعنی در عالم تکوین، خداوند سبحان چنین چیزی را جعل نکرده است و همیشه مسلمان‌ها تفوق و سلطنت دارند، لیکن ظاهر آیه بیان‌کننده این معنا نیست. در این آیه، شارع مقدس در مقام تشریح و قانون‌گذاری و در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است. هر حکمی، هر عقدی، هر معامله‌ای، هر پیمانی، هر قراردادی و هر چیزی که سبب علو و استیلا و کافر بر مسلم شود، منفی است. بنابراین، قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه و احکام، حکومت دارد. ادله متکفل احکام واقعی است؛ مثلاً پدر یا جد پدری بر فرزندان خود ولایت دارد، اعم از پسر و دختر؛ که این ولایت را خداوند تشریح کرده است. اما اگر پدر یا جد پدری کافر باشد این ولایت منتفی است، چرا؟ چون ولایت یک نحو «سبیل» و «علو» ولی است نسبت به مولی علیه خود؛ قهراً وقتی که «ولی» کافر باشد، این ولایت از او سلب می‌شود. بنابراین حکم اولی، جعل ولایت است اما به مقتضای این قاعده، در پدر و جد کافر، نفی ولایت می‌شود. بنابراین مساق قاعده نفی سبیل مثل مساق قاعده «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» یا قاعده «لا یرج» است؛ یعنی همان‌طور که قاعده لا ضرر و قاعده «لا یرج» بر ادله اولیه حکومت واقعیه دارند، قاعده «نفی سبیل» نیز از این حیث بر ادله اولیه حکومت واقعی دارد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، صص. ۲۶۱ - ۲۶۰)

پیش‌تر عرض شد که بعضی از مفسرین «سبیل» را تعبیر به «حجت» نموده‌اند، حال اگر گفته شود که به قرینه آیه شریفه «... فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... (سوره نساء،

آیه (۱۴۱)، مراد از سبیل در «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، به معنای حجت است در روز قیامت، معنای آیه این می‌شود که کفار در روز قیامت هیچ‌گونه حجتی نسبت به مسلمین و مؤمنین ندارند؛ بلکه حجت واضح در آن روز عظیم از برای مؤمنین است. در آن روز فقط مسلمانان و مؤمنین هستند که حجت دارند ...

هم‌چنین روایتی از ابن عباس در تفسیر این آیه وارد شده است که سؤال می‌کند از ابن عباس که آن روز چه روزی است؟ ابن عباس می‌گوید؛ «قَالَ ذَلِكَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَ أَمَّا السَّبِيلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَالْحُجَّةُ». مفسرین دیگر نیز همین معنی را تفسیر کرده‌اند. بنابراین گفته‌اند که کفار در روز قیامت علیه مسلمانان حجت ندارند.

لیکن پاسخ ما بر این اشکال آن است که منافات ندارد که این آیه شریفه نسبت به‌روز قیامت از کفار علیه مسلمانان نفی حجت کند؛ اما نسبت به جهان هستی و احکامی که در این دنیا هست، چه‌طور؟ ما مدعی هستیم آیه شریفه راجع به احکام شرعیه است؛ بنابراین ظاهر لفظ در مقام تشریح می‌باشد. یعنی در مقام قانون‌گذاری و اگر لسان (آیه) در مقام قانون‌گذاری باشد، لسان حکومت است.

همان‌طوری که لسان قاعده «لاضرر و لا ضرر فی الاسلام» و قاعده «لاخرج» نیز، لسان حکومت بر ادله اولیه است و این معنی منافات ندارد که در بعضی از تفاسیر «سبیل» به حجت در روز قیامت تفسیر شده باشد. پس می‌توان این آیه را هم به معنای نفی حجت از کفار در روز قیامت گرفت و هم دلالت آن را بر یک قاعده فقهیه معتبر دانست و گفت؛ لسان قاعده نفی سبیل، حکومت واقعی بر ادله اولیه است. (همان، صص. ۲۶۲ - ۲۶۱)

۲ - ۲ - سنت (کلام پیامبر اکرم "ص"):

پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) می‌فرماید؛ «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفْرُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ لَا يَجْبُونُ وَ لَا يُورَثُونَ».

این روایت از جمله روایاتی است که معروف و مشهور در نزد علما است. در روایت

مورد بحث، درست است که خبر مُسند نیست و تمام سلسله سندش امامی نیستند لیکن ما وثوق به صدور می‌خواهیم و هنگامی که بزرگان فقهای عظام ما از متقدمین امثال صدوقین^۱ و پدر آنها علی بن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (ره) و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند و خبر، تلقی به قبول شده است و نزد همه مشهور است لذا دیگر نمی‌توان در حجیت آن خدشه کرد. زیرا از عمل امثال صدوقین و پدر آنان و مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر ذلک، وثوق به صدور پیدا می‌شود. صدوق (ره) در مقدمه «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» خود می‌فرماید؛ «بینی و بین الله هرچه را در اینجا نقل می‌کنم معتبر می‌دانم و برای اختصار، اسناد روایات را حذف کرده‌ام».

بنابراین، چون مثل صدوق به این روایت اعتبار بخشیده است از نظر ما این روایت از حیث

سند، معتبر می‌باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۳)

۳- ۲- اجماع علما:

همه فقهای عظام، ادعای اجماع کرده‌اند مبنی بر این که در اسلام هیچ حکمی که موجب سلطه و علو کافر بر مسلم شود، تشریح نشده است. اجماع مذکور یک اجماع محصل و قطعی است.

۴- ۲- تسالم اصحاب:

تمامی فقهای امامیه این معنا را قبول کرده و گفته‌اند؛ هر حکمی که موجب علو و سبیل کافر بر مسلم شود آن حکم منفی است؛ علاوه بر این، قاعده نفی سبیل نه تنها مورد تسالم

۱. علی بن بابویه قمی متوفی در سال ۳۳۹، مدفون در قم. پدر شیخ محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق است که در شهرری (و در محلی که به نام خود ایشان است) مدفون است. پسر، محدث است و پدر، فقیه و صاحب فتوی. معمولاً این پدر و پسر به عنوان «صدوقین» یاد می‌شوند.

من لا یحضره الفقیه که یک دوره حدیث شیعه و از جمله کتب اربعه و معروف‌ترین و معتبرترین کتب حدیث شیعه به شمار می‌رود تألیف رئیس‌المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به صدوق است. خودش و پدرش از بزرگان تراز اول علما شیعه‌اند و خاندان صدوق یک خاندان معروف است در شیعه. صدوق در حدود ۳۰۰ تألیف و تصنیف داشته است.

اصحاب امامیه بلکه مورد تسالم تمامی فقهای اسلام است و این خود، بزرگ‌ترین دلیل، برای حجیت یک حکم شرعی می‌باشد.

۵- ۲ - مناسبت حکم و موضوع:

امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند تمام کارهای مؤمن را به‌عهده او گذاشته است و به وی اجازه نداده است که خود را خوار سازد، مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: عزت و بزرگواری اختصاص به خدا و پیامبر او و مؤمنین دارد. پس مؤمن باید عزیز باشد و ذلت را نپذیرد. (وسائل الشیعه، ج. ۶، ص. ۴۲۲)» به حضرت امام حسن مجتبی (ع) عرض شد: ^۱ در وجود شما عزت، عظمت و بزرگی است. امام (ع) فرمودند: نه، در وجود من عزت و ارجمندی است که خدای تعالی فرماید: و از برای خداوند و رسولش و مؤمنین عزت و ارجمندی است. (بحار، ج. ۷۵، ص. ۱۱۵)

به مقتضای این که شرف و عزتی که در اسلام هست علت تامه بر صادر نشدن احکام و قوانینی است که سبب ذلت و استخفاف مسلمانان و علو و استیلا کفار شود. بنابراین، همان طوری که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیه ۸)»، خداوند سبحان به‌موجب این آیه شریفه عزت مؤمنین را در عداد خود و رسول خود قرار داده است. بنابراین نمی‌توان احکامی را تشریح کرد که سبب ذلت و پستی و هوان مسلمانان شود؛ بلکه لازمه این دین مقدس آن است که تمامی احکام باید سبب عزت مسلمانان باشد.

با این دلیل نیز قطع پیدا می‌کنیم که به مناسبت حکم و موضوع، اسلام در مقام قانون‌گذاری اصلاً نمی‌تواند قانونی تشریح کند که سبب عزت کافر و ذلت مسلم شود. زیرا این امر، با این دین مقدس سازش ندارد.

بنابراین ما دلیل مذکور را از اقوای ادله می‌دانیم. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۶)

۱. قِيلَ لِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع): فَبِكَ عَظْمَةٌ، قَالَ: لَا، بَلْ فِيَّ عِزَّةٌ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ».

۳- دلالت قاعده

اما از حیث دلالت نیز ظاهر این حدیث شریف (الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ ...) با توجه به قرائن حالیه‌ای که در خود روایت وجود دارد و پیغمبر اکرم (ص) را در مقام تشریح و قانون‌گذاری قرار می‌دهد، در مقام بیان این مطلب است که اسلام موجب علو مسلم بر غیرمسلم می‌باشد و خداوند تعالی در عالم اعتبار تشریحی، علو و برتری به مسلم عطا فرموده است و این علو غیر از آن معنویاتی است که هر مسلمانی واجد آن است. اصولاً در مقام تشریح و قانون‌گذاری اگر علو و برتری به مسلم بخشیده شود این علو باید در حیطة قانونی اعتبار شده باشد. در واقع، شارع مقدس نمی‌خواهد اخبار از یک امر واقعی بکند. البته هیچ‌چیز بالاتر از اسلام نیست. اسلام خاتم ادیان و اشرف ادیان و اکمل ادیان است و قهراً هیچ‌کس نیز - در بُعد معنویات - از مسلم بالاتر نیست. اما شارع مقدس نمی‌خواهد اخبار کند، چون در مقام قانون‌گذاری است. در حیطة قانونی سخن می‌گوید و در این حیطة قانونی است که می‌گوید؛ هیچ چیزی نمی‌تواند بر اسلام علو و سبیل داشته باشد.

به تعبیر دیگر، احکام شرعیه اعم از عبادات و معاملات و سیاسات نمی‌تواند موجب علو کافر بر مسلم باشد.

روایت «الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» دو جمله است، یک جمله اثباتی و یک جمله سلبی. جمله ایجابی می‌گوید: «الاسلام یعلو» و جمله سلبی آن هم «و لا یعلی علیه» است. مفاد جمله اولی که همان جمله موجبه باشد؛ یعنی همیشه در احکامی که برای امور مسلمان‌ها تشریح شده است، علو مسلمان‌ها بر کفار مراعات شده است. مؤدای جمله سلبیه هم این است که کفار بر مسلمان‌ها از ناحیه همین احکام شرعیه علوی ندارند. بنابراین بعد قانونی، جمله دوم که سالبه است هرگونه علو و سبیلی را از غیرمسلمان‌ها بر مسلمان‌ها سلب می‌کند. (همان، صص).

بنابراین روایت پیغمبر اکرم (ص) هم به حسب جمله اول یعنی جملهٔ موجب، هم به حسب جملهٔ ثانی که جملهٔ سالبه است دلالت تام و تمام بر حجیت قاعده نفی سبیل دارد.

۱- ۳- پاسخ یک اشکال:

اکنون اگر گفته شود که: «الاسلام یغلوا و لا یغلی علیہ» در مقام بیان آن است که اسلام علو دارد و هیچ دینی بر اسلام علو و برتری ندارد و این امر ارتباطی به «قاعدهٔ نفی سبیل» و نفی علو کفار بر مسلمانانها ندارد. و غرض از آن، این است که دین اسلام، خود بر سایر ادیان علو دارد، پاسخ چیست؟

جواب این است که؛ اسلام عبارت است از مجموعهٔ احکام و قوانین. وقتی گفته می‌شود اسلام علو و برتری دارد؛ یعنی، همان مجموعهٔ قوانین و احکام اعم از حقوق جزایی و حقوق مدنی و غیرذک موجب علو مسلم است بر کافر. در تمامی اموری که بین آنها واقع می‌شود از عقود، ایقاعات، ولایات، معاهدات، پیمانها، ازدواجها و غیرذک، در تمام این مسائل اعم از روابط فردی و اجتماعی کفار نمی‌توانند بر مسلمانان علو و سلطه داشته باشند. بنابراین در دین اسلام از طرف باری تعالی هیچ‌گونه حکمی تشریح نشده است که موجب علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد. این امور باطل و منفی‌اند و اعتبار حقوقی ندارند (همان، ص. ۲۶۴) به فرض اگر پیمانی بین یک کشور اسلامی و یک کشور غیراسلامی واقع شده، اگر نتیجهٔ آن پیمان سلطهٔ کفار بر مسلمانان باشد، این پیمان هیچ ارزش قانونی و شرعی ندارد.

چنان‌که قبلاً گفتیم لسان قاعدهٔ نفی سبیل، حکومت واقعی بر اذلهٔ اولیه است؛ یعنی به

۱. بر همین اساس، اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تدوین و تصویب شده است: *اصل ۱۵۲*: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همهٔ مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دُول غیرمخرب استوار است». *اصل ۱۵۳*: «هرگونه قرارداد که موجب سلطهٔ بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است».

مقتضای این قاعده هر عقد و پیمان و هر معامله و ایقاع و قراردادی به حسب طبع اولی‌اش، اگر موجب علو و عزت و شرف کافر بر مسلم بشود، منفی است و اعتبار حقوقی ندارد. بنابراین دلالت این قاعده حکومت واقعیه است بر ادله اولیه. مثلاً آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (سوره نساء، آیه ۱۱) و یا سایر آیات ارث، عمومات اولیه هستند و فرق نمی‌گذارند و می‌گویند که اگر مورث چیزی برای وارث خود گذاشت اعم از مسلم یا غیرمسلم، برای پسرها دو برابر دخترها باید قرار داد. اما به مقتضای این قاعده که حکومت واقعیه بر ادله اولیه دلالت دارد و نیز به موجب روایت نبوی که «وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِي لَا يُحْجُبُونَ» و «لَا يُورَثُونَ» حکم اولی الغا می‌شود؛ یعنی قاعده مذکور جلوی ارث کافر را می‌گیرد. در سایر عمومات و اطلاقات اولیه نیز هر جا که اطلاق و عموم سبب عزت کافر و ذلت مسلم شود، این قاعده آن را نفی می‌کند.

۴- جریان قاعده در ابواب مختلف فقه و حقوق

قاعده نفی سبیل مورد قبول تمامی فقهای اسلام است و در موارد فراوان، چه در حقوق اساسی، چه در حقوق مدنی و چه در حقوق جزای اسلامی و غیره بدان استناد کرده‌اند. در اینجا مواردی به عنوان نمونه یادآوری می‌شود؛

۱- ۴- جریان قاعده در حقوق اساسی:

از نظر حقوق اساسی؛ سیاست خارجی ایران بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است (اصل ۱۵۲ ق. ۱). و در اصل ۱۵۳ ق. ۱. نیز آمده است: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شؤون کشور گردد، ممنوع است».

۱- ۱- ۴- نظارت مجلس شورای اسلامی بر معاهدات بین‌المللی:

در توضیح دو اصل مذکور باید گفت: در جمهوری اسلامی ایران حق انعقاد معاهدات بین‌المللی با دولت است؛ اما این معاهدات بدون موافقت پارلمان، اعتبار اجرایی ندارد.

معاهدات بین‌المللی دوجانبه، اسناد مکتوب روابط گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فنی است که پس از رسمیت برای کشورها ایجاد حق و تکلیف می‌کند و سیاست خارجی آن‌ها را سازماندهی و تثبیت می‌نماید. معاهدات چندجانبه نیز کشورها را در رابطهٔ حقوقی اتحادیه‌ها و یا سازمان‌های کوچک و بزرگ بین‌المللی قرار می‌دهد. مجموعهٔ این ارتباطات رسمی به سیاست خارجی کشورها جهت می‌دهد و حقوق و تکالیفی را ایجاد می‌کند. از آنجا که در این معاهدات، متعاهدان خارجی هریک در پی مقاصد منفعت‌طلبانهٔ خویش‌اند، دقت و مراقبت نسبت به منافع ملی (و جلوگیری از نفوذ و سلطهٔ اجانب) امر لازمی است. پارلمان، به‌عنوان نهاد برخاسته از ملت، بیش از هر نهاد دیگری می‌تواند نسبت به این منافع، حساسیت داشته باشد.

قانون اساسی کشور ما، با درک این مراتب، در اصل ۱۵۳ اعلام می‌دارد: «هرگونه قرارداد که موجب سلطهٔ بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر ثنئون کشور گردد، ممنوع است».

هرچند که در این اعلام ممنوعیت، قوهٔ مجریه به‌عنوان طرف متعاقد مورد خطاب است و برای احتراز از هرگونه وابستگی و سلطه‌پذیری باید سعی فراوان مبذول دارد، اما در انجام چنین امر مهمی نباید دولت را تنها گذاشت. به‌همین خاطر است که قانون‌گذار اساسی تصویب معاهدات بین‌المللی را برعهدهٔ مجلس گذاشته است. (اصل ۷۷ ق.ا.م.)

البته دولت در انجام مذاکرات، تهیهٔ متن قرارداد و امضای آن، ابتکار عمل لازم را دارا می‌باشد و فرض نیز بر این است که چون با رأی اعتماد نمایندگان رسمیت دارد (اصول ۱۳۳ و ۸۷ ق.ا.م.)، از نوعی حقانیت مردمی برخوردار است و در انعقاد قرارداد، مصالح جمعی ملت و استقلال کشور را مدنظر قرار می‌دهد. اما از این مصالح، به‌لحاظ اهمیت، باید مراقبت ویژه به‌عمل آورد تا خسارت جبران‌ناپذیر بدان وارد نشود. بنابراین، مجلس شورای اسلامی در رسیدگی و تصویب معاهدات، ضمن احترام به حق دولت در انعقاد این معاهدات، ابتکار تدوین هرگونه متن و ماده‌ای را از آن خود نمی‌داند؛ اما در صورتی که اعتراضی نسبت به متن در

مجلس وجود داشته باشد، مراتب به دولت ابلاغ می‌گردد تا در مسائل مورد اعتراض، با طرف متعاقد مجدداً داخل در مذاکره و گفت‌وگو شود. (ماده ۲ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی)

قانون‌گذار اساسی، علاوه بر حق نظارتی که بر مطلق معاهدات بین‌المللی برای مجلس قائل است، با عنایت خاصه نسبت به برخی از مصادیق سیاست خارجی، نظارت مجلس را مجدداً مورد تأکید قرار داده است: قرض و استقراض خارجی (اصل ۸۰ ق.ا.)، استخدام کارشناسان خارجی (اصل ۸۲ ق.ا.) و صلح دعاوی و ارجاع به داوری نسبت به معاملات خارجی دولتی (اصل ۱۳۹ ق.ا.) از جمله مواردی است که باید به تصویب مجلس برسد. علاوه بر آن، «هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور به شرط این که یک‌طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهارپنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد» (اصل ۷۸ ق.ا.)

۲ - ۱ - ۴ - وضع قوانین سیاست خارجی توسط مجلس شورای اسلامی:

«مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند». (اصل ۷۱ ق.ا.)

این حق به مجلس اجازه می‌دهد که در خصوص سیاست خارجی نیز به وضع قوانین بپردازد. بدین اعتبار، قانون وظایف و اختیارات وزارت امور خارجه مصوب ۱۳۶۴/۱/۲۰ که مشتمل بر ۹ ماده و ۲ تبصره است، وزارت امور خارجه را عهده‌دار سیاست خارجی اعلام نموده و جزئیات این وظایف را به تفکیک مشخص کرده است.

علاوه بر قانون‌گذاری‌های کلی مربوط به سیاست خارجی، مجلس شورای اسلامی هم‌چنین برای خود، این حق را قائل است که نسبت به برخی از سیاست‌های خاص به وضع قانون بپردازد. قانون اعلان روز ۱۳ آبان به‌عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی مصوب ۱۳۶۷/۸/۸، قانون قطع روابط کامل سیاسی با دولت انگلیس مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۹ (در رابطه با مواضع غیراصولی آن دولت در حمایت از سلمان رشدی) و قانون تشدید مقابله با اقدامات تروریستی دولت آمریکا مصوب ۱۳۶۸/۸/۱، از جمله سیاست‌های مقرر مجلس به‌شمار می‌رود که عاده در زمره صلاحیت‌های قوه مجریه در اعمال سیاست خارجی قرار می‌گیرد. (هاشمی، ۱۳۸۴، صص. ۴۶۱ - ۴۵۹)

سیاست دولت اسلامی ممکن است دارای جهات فرهنگی، سیاسی و یا نظامی باشد؛ در بعد فرهنگی، یکی از وظایف مهمی که برعهده مسلمان قرار گرفته، تبلیغ و ترویج دین و گسترش خداپرستی است. پس حکومت اسلامی در گسترش اسلام به طریق مطلوب باید سعی وافر مبذول دارد. در بعد سیاسی، رسالت دائمی حکومت اسلامی اقامه قسط و گسترش عدالت و مبارزه با ظلم و استکبار و دفاع از محرومان و مستضعفان می‌باشد و در بعد نظامی، آمادگی لازم و کافی برای مقابله احتمالی با کفار معاند و حفظ جامعه اسلامی است.^۱

در صورتی که دولت اسلامی در مقابل سایر دولت‌ها از اقتدار و ابتکار عمل کافی برخوردار باشد، انجام وظایف فرهنگی، سیاسی و نظامی با مشکل کم‌تری مواجه خواهد بود. اما واقعیات جهانی ممکن است دولت را در موضع انفعالی و محتاطانه‌ای قرار دهد. بدین جهت، قرآن کریم در درجه اول به استقلال امت اسلامی توجه دارد و نسبت به خدعه و فریب کفار هشدار می‌دهد (سوره بقره - آیه ۲۰) و آنان را نسبت به دوستی کفار (سوره آل عمران - آیه ۱۱۸) و ولایت با دشمنان خدا و خلق (سوره ممتحنه - آیه ۱) منع می‌کند. زیرا خداوند راه نفوذ و سلطه کافران را بر مؤمنان قرار نداده است؛ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.

علاوه بر آن چه گذشت، سیاست مستقل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» اعلام شده توسط امام خمینی (رض) که از نظر عبارت و مفهوم مُلْهَم از قرآن کریم می‌باشد (سوره نور - آیه ۳۵) بر تحقق کامل «قاعده نفی سبیل و اجرای تام و تمام وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا نیز تأکید دارد».

البته به این نکته نیز باید توجه داشت که؛ معنای روشن شعار «نه شرقی - نه غربی» عبارت از ردّ سلطه شرق و غرب است. اما این بدان معنا نیست که ما با قدرت‌های شرق و غرب و یا کشورهای طرفدار شرق و غرب رابطه نداشته باشیم. آنچه مسلم است رابطه عادلانه و به‌دور از سلطه مانعی ندارد.

۱. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ ... (سوره انفال - آیه ۶۰).

این سیاست را از سخنان امام خمینی (ره) که در مهرماه ۱۳۶۳ در جمع سفیران ایران در خارج از کشور، به شرح ذیل ایراد شده است، می توان استنباط نمود:

«ما باید سیاستی را پیش گیریم که در صدر اسلام، پیامبر (ص) بدان عمل می نمود. آن حضرت با اعزام سفیران خود به نقاط مختلف با سایر کشورها رابطه برقرار می نمود. ما می توانیم تحت این بهانه که ما را با سایر دولت‌ها کاری نیست موضع غیرفعالی داشته باشیم. این چنین موضعی برخلاف بصیرت و برخلاف قانون شرع است. ما باید با تمام دولت‌ها به استثنای چند کشور که در حال حاضر رابطه‌ای نداریم، دارای روابط سیاسی باشیم. ما با آمریکا تا زمانی که رفتار مناسبی نداشته باشد، رابطه‌ای برقرار نخواهیم کرد. (صحیفه نور، ج. ۱۹، ص. ۱۷۳)

۲- ۴- جریان قاعده در حقوق مدنی:

«قاعده نفی سبیل» در حقوق مدنی در فصول مختلفی جریان و کاربرد دارد. ذیلاً مواردی جهت تعمیق بخشیدن به بیان موضوع مطرح می شود:

۱- ۲- ۴- جریان قاعده در بیع:

۲- ۲- ۴- عدم جواز تملک مسلم توسط کافر به هر نحو از اقسام تملک اختیاری:

چنانچه مسلمی، بنده باشد، کافر نمی تواند او را به یکی از اقسام تملک اختیاری، تملک کند. اما در تملک قهری ضابطه دیگری دارد.

شهید اول در لمعه، کتاب المتاجر می فرماید: «در بیع مصحف و یا بنده مسلمان، مشتری باید مسلمان باشد، مگر آن که بنده را به کسی بفروشد که بر او آزاد می شود، (مانند آن که پدر را به فرزندش بفروشد؛ که در این صورت بیع آن، حتی در صورت مسلمان بودن پدر و کافر بودن فرزند، صحیح است)»^۱.

در اینجا جریان قاعده از مسلمات است، چون هیچ سبیل و علوی بالاتر از آن نیست که عبدمسلم، مملوک کافر بشود و در واقع تمامی حرکات و سکنات خود را در اختیار وی بگذارد. از این رو، در فقه گفته شده است که اگر کافر با تملک به ملک قهری (مثل ارث) عبدمسلم را

۱. وَ يُشْتَرُ كَوْنُ الْمُشْتَرِي مُسْلِمًا إِذَا ابْتِئَاعَ مُصْحَفًا أَوْ مُسْلِمًا إِلَّا فِيمَنْ يَنْتَعِقُ عَلَيْهِ (لمعه، کتاب المتاجر، مسأله ۱۹)

تملك کند مجبور به فروش آن می‌شود. روایاتی نیز طبق این معنی وارد شده است. مثل مُرْسَلَةٌ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى؛

عن ابی عبدالله (ع) عن امیرالمؤمنین (ع): اوتی به عبد ذمی قد اسلم، فقال: «اذهبوا فبیعوه من المسلمین و ادفعوا ثمنه الی صاحبه و لا تقروه عنده»

مطابق این روایت، اگر یک عبد ذمی غیرمسلم، مسلمان شد و این عبد در ملک کافر بود، حضرت علی (ع) فرمود: بروید و این بنده را به مسلمان بفروشید و نگذارید این عبدمسلم در ملک کافر باشد.

البته ممکن است بگوییم یک نحو معارضه‌ای بین قاعده نفی سبیل و عموم ادله «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است که مقتضای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، وجوب وفا به هر عقدی است. یا «تِجَارَةٌ عَنْ تِراضٍ» یا عموم «الْأَنْاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» که قاعده سلطنت بین کافر و مسلم فرق نمی‌گذارد. می‌گوییم: در اینجا معارضه نیست، بلکه حکومت است؛ یعنی قاعده سلطنت حکم اولی است که «الْأَنْاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»، ادله نفوذ بیع و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «تِجَارَةٌ عَنْ تِراضٍ» هم همگی حکم اولی هستند؛ اما قاعده نفی سبیل بر ادله اولی، حکومت واقعی دارد؛ یعنی هر چیزی که به حسب حکم اولی، افاده یک معنی را می‌کند (اگر آن معنی متضمن سبیل و علو کافر بر مسلمان باشد) قاعده نفی سبیل، آن معنی را نفی می‌کند.

قاعده سلطنت می‌گوید که کافر بر عبدمسلم، سلطنت دارد و این قاعده (نفی سبیل) می‌گوید؛ ندارد. اوفو بالعقود می‌گوید: «يَجِبُ الْوَفَاءُ بِكُلِّ عَقْدٍ» حتی در معامله‌ای که عبدمسلم در ملک کافر در آمده باشد، اما قاعده نفی سبیل می‌گوید: «در این عقد اعتباری نیست و لازم الوفاء نخواهد بود». به تعبیر دیگر، قاعده نفی السبیل، لباً تخصیص می‌زند ادله اولیه را

۳-۴- جریان قاعده در اجاره:

۱- ۳- ۴- عدم صحت اجاره عبدمسلم یا امه مسلمه بر کافر:

با توجه به تعریف اجاره که عبارت است از: «تملیک منفعت معلوم در مقابل عوض معلوم»^۱ می‌گوییم نتیجه اجاره عبدمسلم یا امه مسلمه این است که موجب سلطنت و علو کافر بر مسلم باشد، بنابراین کافر، مالک منافع مسلم اعم از کار و عمل وی می‌شود و معنای این امر سلطه و سلطنت و علو کافر بر مسلم است؛ بنابراین به مقتضای قاعده «نفی سبیل» این اجاره منفی و ملغی است.

فقه‌های عظام ما در این مسأله اقوالی ذکر کرده‌اند:

۱- گروهی از فقها معتقدند که این امر مطلقاً جایز نیست.

۲- قول مقابل هم این است که اجاره مذکور به طور مطلق درست است.

۳- قول سوم مثل قول محقق ثانی و شهید دوم (ره) تفصیل است و گفته‌اند اگر اجاره بر ذمه باشد این اجاره درست است؛ اما اگر اجاره بر ذمه نباشد، اجاره باطل است. چون اگر بر عمل خارجی واقع بشود، درست نیست. لیکن حق در مسأله این است که موارد فرق می‌کند. ما نمی‌توانیم به طور مطلق بگوییم که هر اجاره‌ای که واقع شد، باطل است و یا هر اجاره‌ای که واقع شد، درست است. چون ما ضابطه داریم. اگر بخواهیم اجاره‌ای را باطل کنیم باید به مقتضای قاعده نفی سبیل، حکم به بطلان کنیم. بنابراین ما به دنبال این معنا هستیم که کدام اجاره سبب ذل و هوان مسلم و علو کافر می‌شود؟ آیا تمام اجاره‌ها این گونه هستند تا بگوییم که تمام اجاره‌ها مطلقاً باطل است یا بالعکس؟

حق در مقام این است که موارد مختلف است. بعضی از اجاره‌ها نتیجه‌اش علو کافر است، بنابراین به مقتضای قاعده نفی سبیل، حکم به بطلان این اجاره می‌کنیم. ولی چنانچه عبد

۱. «و هِيَ الْعُقْدُ عَلَى تَمْلِيكِ الْمَنْفَعَةِ الْمَعْلُومَةِ بِعَوَضٍ مَعْلُومٍ» (شهید اول، لمعه، کتاب الاجاره)، ماده‌ی ۴۶۶ق.م.: «اجاره عقدی است که به موجب آن مستأجر مالک منافع عین مستأجره می‌شود...».

مسلم برای تعلیم کتابت و ادبیات و فلسفه و عرفان و حقوق و سایر علوم انسانی در اجاره کافر درآید سببیت از برای علو کافر بر مسلم نیست؛ بلکه نتیجه معکوس است. چون که، خود استاد بودن یک نحو علوی است نسبت به شاگردان خود. بنابراین مطلقاً ملتزم به بطلان اجاره نمی‌شویم بلکه تابع موضوع قاعده هستیم. در هر جا اجاره سبب علو کافر و سبب ذل و هوان مسلم است به مقتضای قاعده نفی سبیل می‌گوییم اجاره باطل است. اما در اجاره‌هایی که سبب علو کافر نشود هیچ دلیلی مبنی بر بطلان اجاره نیست؛ بلکه اطلاعات اولیه و عمومات ادله اجاره، مثل «اوفوا بالعقود» و «الاجارة احد معایش العباد» جاری می‌شود و مخصّص و یا مقیدی نیست تا این اطلاعات و عمومات را از کار بیندازد (همان، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۹).

۴ - ۴ - جریان قاعده در عاریه:

۱ - ۴ - ۴ - عدم صحت عاریه عبد مسلم یا ایه مسلمه بر کافر:

مطالبی که در اجاره گفته شد، عیناً در عاریه هم می‌آید. چون همان طوری که در تعریف عاریه گفته شده،^۱ حقیقت عاریه عبارت است از: «تسلیط شخص به‌طور مجانی بر عینی که دارای منفعت مقصوده عندالعقلا باشد با بقای اصل» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۹). در صورتی که ما عبد مسلمی را به کافر عاریه بدهیم لازمه‌اش این است که تمام منافع عبد در اختیار کافر واقع شود. در اینجا اگر مستعیر از عین معاره که عبد مسلم است استفاده‌های خدمتی از نوعی کند که موجب ذلت و هوان مسلم باشد، همان مطلبی که در اجاره گفته شد، در اینجا هم می‌آید و قهراً به مقتضای قاعده نفی سبیل، عاریه مذکور باطل و منفی است. اما اگر منافع عین معاره که عبد مسلم است منحصر در تعلیم کتابت به مستعیر و یا فرزندان وی یا تعلیم ریاضیات و فلسفه و غیرذلک باشد این معنی سبب عزت کافر بر مسلم و سبب ذلت و هوان مسلم نیست

۱. ماده ۶۳۵ ق.م.م: «عاریه عقدی است که به‌موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می‌دهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود. عاریه‌دهنده را معیر و عاریه‌گیرنده را مستعیر گویند.»
ماده ۶۳۶ ق.م.م: «عاریه‌دهنده علاوه بر اهلیت باید مالک منفعت مالی باشد که عاریه می‌دهد اگرچه مالک عین نباشد.»

ماده ۶۳۷ ق.م.م: «هر چیزی که بتوان با بقای اصلش از آن منتفع شد می‌تواند موضوع عقد عاریه گردد. منفعتی که مقصود از عاریه است منفعتی است که مشروع و عقلائی باشد.»

بلکه موضوع به عکس است. بنابراین در عاریه هم این تفصیل داده می‌شود که هرگاه عبد مسلم یا امه مسلمه سبب عزت و علو کافر بر مسلم نشود، به موجب عمومات عاریه درست است (همان، ۱۳۸۷، ص. ۲۷) ولی چنانچه عاریه مذکور سبب ذلت و هوان مسلم بشود به مقتضای قاعده نفی سبیل، عاریه باطل است.

۵-۴- جریان قاعده در ولایت:

۱- ۵-۴- عدم صحت ولایت کافر بر مسلم صغیر یا مجنون:

ولایت در مال صغیر و مجنون برای پدر و جد پدری است (هر قدر بالا رود) و در صورتی که هر دو باشند ولایت ایشان با هم جمع می‌شود. (پس اگر بر یک امر توافق کنند، نافذ است و اگر توافق نکنند عقد سابق مقدم می‌شود و اگر همزمان عقد را اجراء کنند در این که تصرف پدر یا جد مقدم می‌شود، یا هر دو باطل است، چند وجه است.) در صورت نبودن پدر و جد پدری، وصی ایشان ولی در اموال صغیر و دیوانه است. و در صورت نبودن وصی، ولایت از آن حاکم خواهد بود. ولایت در اموال شخصی که همواره سفیه بوده و سابقه رشد نداشته است نیز به همین شکل است (یعنی برای پدر و جد پدری؛ و سپس برای وصی آن دو؛ و سپس برای حاکم است). (المعه دمشقیه، کتاب حجر ترجمه محسن غرویان و علی شیروانی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸۶). لازمه قاعده نفی سبیل، عدم جواز جعل ولایت و قیمومت بر صغار و مجانین و سفیهان مسلمین است. بنابراین چنانچه پدر یا جد پدری یا هر دوی آنان که بر صغیر و مجنون و سفیه ولایت دارند، کافر شوند به مقتضای قاعده «نفی سبیل» ولایت آنان ساقط خواهد شد. چون ولایت یک نوع سبیل و علو ولی است نسبت به مولی علیه خود؛ و قاعده نفی سبیل چنین چیزی را نفی می‌کند.

۶-۴- جریان قاعده در وقف:

۱- ۶-۴- عدم صحت تولیت کافر در اوقاف مربوط به مسلمانان:

عدم صحت تولیت کافر در اوقاف مربوط به مسلمانان، مثل مدارس و دانشگاه‌ها و مؤسسات عام‌المنفعه و غیرذلک. در همه اینها با توجه به قاعده نفی سبیل نمی‌توان در این

مراکز کافر را متولی قرار داد؛ زیرا لازمه تولیت کافر بر این مراکز عام که مورد استفاده عموم مسلمانان است موجب علو کافر می شود و این علو و سبیل به مقتضای قاعده، منفی است.

۲ - ۶ - ۴ - عدم صحت وقف عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر:

حقیقت وقف، تحبیس اصل و تسبیل منفعت است و نتیجه آن عبارت از تملیک عین موقوفه بر موقوف علیهم است، اگر بنا باشد عبد مسلمی را بر کافر وقف کنیم معنایش این است که کفار، مالک عبد مسلم بشوند؛ در اینجا نیز آن چه درباره عدم تملک مسلم توسط کافر گفته شد، صدق می کند؛ بنابراین لازمه صحت وقف علو کافر بر مسلم است و این وقف، به حکم قاعده نفی سبیل منفی است و درست نمی باشد.

۷ - ۴ - جریان قاعده در شفعه:

۱ - ۷ - ۴ - عدم ثبوت حق شفعه برای کافر چنانچه مشتری مسلمان باشد:

طبق صریح ماده ۸۰۸ ق.م. حق شفعه در مال غیرمنقول قابل تقسیم در صورتی جاری می گردد که مال مزبور بین دو نفر مشترک باشد. قول مزبور مشهور بین فقهای امامیه است. بنابر قول مشهور که قانون مدنی از آن پیروی نموده است، حق شفعه در موردی موجود می گردد که مال غیرمنقول بین دو نفر مشترک باشد ... (امامی، ۱۳۶۴، ص. ۱۳). در فقه ما، این حق برای شریک کافر در صورتی که مشتری مسلمان باشد ثابت نگردیده است. زیرا لازمه تشریح این حق از برای کافر، نوعی سبیل و علو کافر بر مسلم می باشد و به حکم قاعده نفی سبیل، منفی می باشد (موسوی بجنوردی، آیتا... میرزا حسن، ۱۳۸۹، ج. ۱، ص. ۱۷۵، موسوی بجنوردی، سید محمد، ۱۳۸۷، ص. ۲۷۰). هم چنین اخباری مانند «لَا شُفْعَةَ لِلْكَافِرِ عَلَى الْمُسْلِمِ» - حدیث نبوی (ص) - «لَيْسَ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى شُفْعَةٌ» منقول از امام صادق (ع) دلالت دارند که شفیع باید مسلمان باشد (محقق داماد، ۱۳۶۵، ص. ۵۵).

۸ - ۴ - جریان قاعده در نکاح:

۱ - ۸ - ۴ - عدم صحت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج:

شهید اول در لمعه - کتاب النکاح - می فرماید: «اگر زوج زن کتابیه مسلمان شود، نکاح

به حال خود باقی است و اگر زوجه مسلمان شود اما مرد بر کفر خود باقی بماند و مسلمان نشود، فسخ نکاح متوقف بر انقضای عده است و اگر اسلام آوردن زوجه قبل از نزدیکی باشد، نکاح باطل است»^۱.

لازمه بقای زوجیت با فرض کفر زوج، سبیل و علو کافر نسبت به زوجه مسلمه است و به حکم قاعده نفی سبیل، چنین علوی منفی است.

۲- ۸- ۴- بطلان نکاح مرد غیرمسلمان با زن مسلمان:

فقه‌های اسلام اعم از عامه^۲ و امامیه^۳ به اتفاق نظر معتقدند که کفر زوج از موانع نکاح است و زن مسلمان نمی‌تواند با مرد غیرمسلمان ازدواج نماید؛ و چنانچه اقدام کند، عقد نکاح وی باطل است.

نکاح اعم است از نکاح دائم یا موقت و نیز اعم از این که زوج غیرمسلم از اهل کتاب، مشرک و یا مرتد باشد. مستند این فتوا اجماع و آیه شریفه است که می‌فرماید: «... وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَ لَا مَآئِمَةً مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ»^۴. کلمه مشرک به عموم کفار تفسیر شده است^۵ (محقق داماد، ۱۳۶۵، ص. ۱۵۲).

مطابق ماده ۱۰۵۹ ق.م. که قول مشهور فقهای امامیه را پیروی نموده: «نکاح مسلمه با غیرمسلم جایز نیست». به موجب ماده فوق زن مسلمان نمی‌تواند با مرد غیرمسلمان نکاح نماید و عموم آن بر انواع نکاح (دائم و منقطع) شمول دارد. غیرمسلم که در ماده فوق آمده اصناف مختلفی دارد

۱. وَ لَوْ أَسْلَمَ زَوْجُ الْكِتَابِيَّةِ فَالِنِكَاحِ بِحَالِهِ، وَ لَوْ أَسْلَمَتْ ذُوْنَهُ وَقَفَّ عَلَى الْعِدَّةِ، وَ لِنْ كَانَ قَبْلَ الدَّخُولِ وَ أَسْلَمَتْ الزَّوْجَةُ بَطْلًا». (اللمعة الدمشقية، كتاب النكاح، ص. ۱۴۲).

۲. رجوع شود به: الفقه على مذاهب الخمسة، محمد جواد مغنیه، ص. ۳۲۴.

۳. جواهرالکلام، ج. ۳۰، ص. ۲۷.

۴. سورة بقره، آیه ۲۲۱: «به ازدواج مشرکین در نیابید تا این که ایمان آورند، همانا بنده مؤمن بهتر از مشرک است».

۵. علامه طبرسی، مجمع‌البیان، مجلد اول، ص. ۳۱۸.

که به طور اجمال عبارتند از: ۱ - اهل کتاب^۱ ۲ - مشرک ۳ - مرتد (اعم از مرتد ملی و مرتد فطری).^۲ فقهای اسلام اعم از عامه و خاصه به اتفاق عقیده دارند که ازدواج مرد مسلمان نیز با زن کافره غیرکتابیه از اصناف کفار، چه به صورت دائم و چه منقطع، باطل و ممنوع است.^۳ به هر حال، لازمه بقای زوجیت در مانحن فیه نیز با فرض کفر زوج (از اصناف کفار) سلطه و علو نسبت به زوجة مسلمان است (الرجال قوامون على النساء) و به مقتضای قاعده نفی سبیل، منفی است.

ماده ۱۰۵۹ ق.م. نیز اشعار می‌دارد: «نکاح مسلمه با غیرمسلم جایز نیست».

مستفاد از این ماده این است که: ۱ - اگر شوهر در زمان نکاح کافر شود، نکاح نیز خود به خود منفسخ می‌شود. هم‌چنین است اگر زن کافر اسلام آورد و شوهر او غیرمسلم باشد. ۲ - نکاح مرد مسلمان با زن غیرمسلم و کتابی (یهودی و مسیحی و زرتشتی) مشمول ماده ۱۰۵۹ ق.م. نیست و نافذ است،^۴ ولی نکاح مرد مسلمان با مشرک و غیرکتابی باطل است (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص. ۶۴۴؛ امامی، ۱۳۷۷، ج. ۴، ص. ۳۴۳). بنابراین بطلان نکاح زن مسلمان با غیرمسلمان (ماده ۱۰۵۹ ق.م.) و انفساخ عقد نکاح کافره با کافر، (هرگاه کافر مسلمان شود) نیز از احکام متفرع بر قاعده نفی سبیل می‌باشد.

۹ - ۴ - جریان قاعده در وصیت:

۱ - ۹ - ۴ - عدم صحت وصایت کافر بر مسلم:

فقیهان امامیه وصی قرار دادن کافر را بر مسلم باطل می‌دانند، اگرچه وصی از منسوبین موصی یا موصی‌علیهم باشد. زیرا حقوق اسلام، ولایت و سلطه کافر را نسبت به مسلمان اجازه

۱. اهل کتاب، که پیرو یکی از ادیان الهی می‌باشند. اسلام برای این ادیان پیامبر و کتاب آسمانی قائل است؛ مانند یهود و نصاری.

۲. ارتداد؛ کافر شدن بعد از اسلام را ارتداد می‌گویند و مرتد بر دو قسم است: الف - مرتد فطری؛ و آن عبارت از کسی است که در حین انعقاد نطفه‌اش لااقل یکی از ابوبین وی مسلمان بوده‌اند. او پس از بلوغ اسلام را پذیرفته، پس از آن کافر شده است. ب - مرتد ملی؛ و آن کسی است که در حین انعقاد نطفه، هیچ‌یک از ابوبین‌اش مسلمان نبوده‌اند. وی پس از بلوغ اظهار اسلام نموده، و سپس کافر گردیده است.

۳. جواهرالکلام، ج. ۳۰، ص. ۲۷.

۴. شایان ذکر است؛ مطابق نظر مشهور فقهای امامیه، نکاح موقت مرد مسلم با زن غیرمسلم و کتابی نافذ است نه نکاح دائم او. (ر.ک.: امامی، حقوق مدنی، ج. ۴، ص. ۳۴۳).

نداده است و نهی شده است که بر آنها اعتماد کنند. این امر را ماده ۱۱۹۲ ق.م. که می‌گوید: «ولی مسلم نمی‌تواند برای امور مولی‌علیه خود وصی غیرمسلم معین کند»، متذکر شده است (امامی، ۱۳۶۴، ج. ۳، ص. ۱۲۶).

فقهای امامیه چند چیز را در شرایط وصی معتبر می‌دانند: ۱ - کمال (یعنی بالغ و عاقل باشد پس کودک و دیوانه را نمی‌توان وصی قرار داد. ۲ - مسلمان باشد (بنابراین کافر را نمی‌توان وصی قرار داد).^۱

۱۰ - ۴ - جریان قاعده در ارث:

۱ - ۱۰ - ۴ - حاجب نشدن کافر بر مسلمان در ارث:

حقوق اسلام اجماعاً کفر را مانع از ارث دانسته است. بنابراین وارث کافر اگرچه ذمی باشد از مورث مسلم خود ارث نمی‌برد و بالعکس وارث مسلم از مورث کافر خود ارث می‌برد و نیز مانع از ارث بردن ورثه دیگر - هرگاه کافر هستند - می‌شود؛ اگرچه آنان نزدیک‌تر به متوفا باشند. (امامی، ۱۳۶۴، ج. ۳، ص. ۲۰۸)

فقهای امامیه بیست و سه امر را مانع از میراث فی‌الجمله شمرده‌اند: که یکی از آنها کفر است. و کافر، از مسلمان ارث نمی‌برد هرچند در طبقه اول باشد. مثلاً اگر متوفا فرزند کافری داشته باشد و نوه مسلمان؛ ماترک او به نوه می‌رسد نه به پسرش (حائری شاه باغ، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۸۰۳).

در حقوق امامیه کفر از هر صنفی که باشد اصلی یا ارتداد، مانع از ارث شناخته می‌شود. به پیروی از نظر مشهور فقهای امامیه و در جهت اجرای قاعده نهی سبیل است که ماده ۸۸۱ مکرر ق.م. مقرر می‌دارد: «کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه‌ی متوفای کافری، مسلم باشد، وارث کافر ارث نمی‌برد اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند».

شهید اول در لمعه در این خصوص می‌فرماید؛ چند امر مانع از ارث می‌شود، اول کفر: کفر مانع ارث می‌شود؛ بنابراین کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و مسلمان از کافر ارث می‌برد، و اگر مسلمان، وارث خویشاوند مسلمانی نداشته باشد، میراث او برای آزادکننده، سپس برای ضامن

۱. ر.ک.: اللعة الدمشقیه، کتاب الوصایا.

جریره و سپس برای امام (ع) است و در هیچ حال کافر از او ارث نمی‌برد.^۱

امام خمینی (ره) نیز در تحریرالوسیله در باب موانع ارث می‌نویسند: «موانع ارث زیاد است از جمله آن‌ها چیزهایی است که حاجب و مانع از اصل ارث بردن می‌شود و آن حجب الحرمان است. و از جمله آن‌ها چیزهایی است که قسمتی از آن را منع می‌کند، و آن حجب النقصان است. پس چیزی که اصل ارث را منع می‌کند چند امر است: اول کفر است به اقسامش، اصلی باشد یا از روی ارتداد؛ پس کافر از مسلمان - اگرچه نزدیک باشد - ارث نمی‌برد و ارث به مسلمان اختصاص دارد - (اگرچه دور باشد) - بنابراین اگر میت پسر کافری داشته باشد، از او ارث نمی‌برد ولو این که نزدیکانی (چه نسبی و چه سببی) به جز امام (ع) نداشته باشد، پس ارث او به امام (ع) - نه پسر کافرش - اختصاص پیدا می‌کند (امام خمینی "ره"، ۱۳۶۹، ج. ۴، ص. ۵).

۱۱ - ۴ - جریان قاعده در وکالت:

در وکالت نیز اگر وکالت کافر علیه مسلمان موجب سلطه و علو کافر گردد این وکالت به حکم قاعده نفی سبیل، منفی است. شهید اول (رض) در لمعه می‌فرماید: «بنابر نظر شیخ طوسی؛ مسلمان نمی‌تواند برای کافر ذمی علیه مسلمان وکیل شود و به‌طور قطع، کافر ذمی نمی‌تواند وکالت مسلمان علیه مسلمان، و یا وکالت کافر ذمی علیه مسلمانی را به‌عهده بگیرد، اما بقیه صورت‌ها که هشت صورت است جایز می‌باشد».^۲

امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله می‌فرمایند؛ شرط نیست که وکیل مسلمان باشد، پس وکیل شدن کافر - بلکه مرتد اگرچه فطری باشد - از طرف مسلمان و کافر صحیح است مگر در مواردی که وقوع آن از طرف کافر صحیح نیست، مانند خرید مصحف (قرآن کریم) برای کافر و مانند استیفای حقی از مسلمان یا مخاصمه‌ای با او، اگرچه برای مسلمان باشد (تحریرالوسیله، ۱۳۶۸، ج. ۳، کتاب الوکاله، ص. ۶۹، مسأله ۳).

۱. وَ يَمْنَعُ الْإِرْثَ الْكُفْرَ، فَلَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَالْمُسْلِمُ يَرِثُ الْكَافِرَ. وَ لَوْ لَمْ يُخَلِّفِ الْمُسْلِمُ قَرِيبًا مُسْلِمًا كَانَ مِيرَاثُهُ لِلْمُعْتَقِ، ثُمَّ ضَامِنِ الْجَرِيرَةِ، ثُمَّ الْإِمَامِ (ع) وَ لَا يَرِثُهُ الْكَافِرُ بِحَالٍ. (اللمعة الدمشقية، كتاب الميراث).

۲. وَ لَا يَتَوَكَّلُ الْمُسْلِمُ لِلذِّمِيِّ عَلَى الْمُسْلِمِ عَلَى قَوْلٍ وَ لَا الذِّمِيُّ عَلَى الْمُسْلِمِ لِلْمُسْلِمِ وَ لَا لِذِمِّي قِطْعًا وَ بَاقِي الصُّورِ جَائِزَةٌ وَ هِيَ ثَمَانٍ. (اللمعة الدمشقية، كتاب الوكاله)

۱۲-۴- جریان قاعده در حقوق جزا:

در حقوق جزا نیز هم‌چون حقوق مدنی قاعده نفی سبیل، در ابواب گوناگون جریان دارد که فقط چند مورد را به‌عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

۱-۱۲-۴- جریان قاعده در قصاص:

۱-۱۲-۴-۱- عدم ثبوت حق قصاص برای کافر در صورتی که قاتل، مسلم باشد:

به‌حسب حکم اولی اگر کسی، شخصی را عمداً کشت، اولیای دم، حق قصاص دارند؛ چه قاتل مسلم باشد چه کافر. اما لازمه حق القصاص که یکی از حقوق است علو و سلطه بر قاتل مسلم است و به مقتضای این قاعده، حق قصاص از اولیای دم (که کافرند) نسبت به قاتل مسلم، نفی شده است. البته ما روایات خاصه هم داریم: «لایقاد مسلم بکافر» مبنی بر شرطیت تکافو در اسلام، یعنی اگر قاتل، مسلم بود و مقتول غیرمسلم، جای قصاص نیست. بدین معنی عدم قصاص (مسلم به قتل کافر) هم به ادله خاصه و هم به مقتضای قاعده نفی سبیل ثابت است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ص. ۲۷۱).

امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله - کتاب القصاص - در شرایط قصاص می‌فرماید: «این شرایط چند امر است: ... دوم تساوی در دین است؛ پس مسلمان به کافر - یعنی به قتل کافر - کشته نمی‌شود. در صورتی که به کشتن کفار عادت نداشته باشد». (امام خمینی "ره"، ۱۳۶۹، ج. ۴، ص. ۲۸۸). شهید اول (رض) در کتاب گرانسنگ «القواعد و الفوائد» در این خصوص چنین اظهارنظر فرموده است:

«برخی از فقها در مورد قصاص، همسانی مجنی‌علیه و جانی را در تمام مدتی که جراحت پدید آمده و بعد به موت (مجنی‌علیه) منجر گردیده، معتبر دانسته‌اند. بنابراین اگر بین دو اسلام

۱. هرگاه مسلمانی به کشتن کفار ذمی عادت داشته باشد، محکوم به قصاص است. سید مرتضی (ره) گوید: این از مختصات امامیه است، یعنی هرگاه کافر ذمی مازاد دیه مسلمان را به او بدهد، چون آن مسلمان به کشتن کفار معتاد شده، کشته می‌شود. مذاهب اهل سنت با این حکم مخالفت کرده‌اند و اگر به شیعه اشکال کنند که شما مسلمان را در برابر کافر نمی‌کشید، پس چرا در این مورد قائل به استتنا شده‌اید؟ در پاسخ باید گفت: ما از کشتن مسلمان در برابر کافر منع می‌کنیم اگر مسأله اعتیاد [عادت داشتن] در میان نباشد، و اما قاتل معتاد و مصرّ به کشتن کفار، قصاص کردن او ممنوع نیست، و اختلاف حکم این دو ممتنع نخواهد بود (سیدمرتضی، الانتصار، ص. ۲۷۲). گروهی از فقهای اهل سنت، و از جمله ابوحنیفه و اصحاب او گفته‌اند: مسلمان به کشتن کافر ذمی کشته می‌شود اما به کشتن حربی کشته نمی‌شود (فیض، ۱۳۶۸، ص. ۱۳۰).

شخصی که مورد جنایت قرار گرفته، ارتدادی فاصله شود، قصاص عملی نمی‌گردد؛ چون ارتداد (مجنی علیه) شبهه‌ای است که مانع از آن است مسلمان برای جنایتی که بر مرتد وارد کرده هرچند زمان ارتدادش اندک بوده، قصاص شود).

شهید سپس می‌افزاید: شیخ طوسی (ره) در کتاب مبسوط در مسأله تفصیل داده (بدین معنی) که اگر در زمان ارتداد، جنایت تأثیر نکرده (و در زمان مسلمانی‌اش تأثیر نموده و بعد منجر به قتل شده) قصاص می‌شود، و اگر در زمان ارتدادش تأثیر نموده، قصاص نمی‌شود. زیرا وجوب قصاص به جنایت بستگی دارد و (فرض این است که) همه تأثیر جنایت یا قسمتی از آن (چون در زمان ارتداد پدید آمده) هدر و بی‌ارزش است. محقق (حلی) نجم‌الدین، به پیروی از ابن جنید و (نیز) شیخ طوسی در کتاب خلاف، به این دلیل که آن چه در جنایت معتبر است (و مورد عمل قرار می‌گیرد) زمان تحقق آن است و (بنا به فرض) چون در زمان تحقق جنایت (قتل) مجنی علیه مسلمان بوده است، ثبوت قصاص را تقویت نموده است (شهید اول، ۱۳۷۲، ترجمه سیدمهدی صانع، صص. ۵۴۳-۵۴۴، قاعدة ۱۸۴).

به‌طور کلی جایی که قاتل، مسلمان و مقتول، کافر باشد - پس در آن چند قول است:

۱ - قولى که می‌گوید؛ مسلمان را به سبب کشتن کافر به قتل نمی‌رسانند. در صورتی که عادت به قتل کافر نکرده باشد،^۱ و این قول بین فقهای شیعه مشهور است و در «ریاض» ادعای اجماع از تمام علما بر آن در مورد حربی کرده و از خصوص امامیه مطلقاً اگرچه ذمی باشد با عدم اعتیاد [عادت نداشتن] به قتل وی.

۲ - آن که در صورت اعتیاد به قتل ذمی قصاصاً کشته نمی‌شود بلکه حداً او را به قتل می‌رساند. این قول را حلی و محقق در شرایع و علامه در بعضی از کتاب‌های خود و شهید در لمعه و فخرالدین (پسر علامه) اختیار کرده‌اند و اگرچه این دسته در مسأله اختلاف دارند زیرا دسته‌ای مانند حلی می‌گویند: مسلمان را با کشتن کافر مطلقاً نمی‌کشند و بعضی دیگر از آنان مانند علامه در قواعد گفته است قصاصاً کشته نمی‌شود، بلکه در صورتی که به کشتن کافر عادت

۱. رک. همان (پاورقی).

کرده باشد، حدّاً کشته می‌شود.

و بعضی دیگر معتقدند که در صورت اعتیاد [عادت داشتن] کشته می‌شود به شرط آن که اولیای مقتول تفاوت دیه را از دیه ذمی بپردازند، «و شهید ثانی در مسالک برای عدم قتل استدلال کرده است به آیه مبارکه «و لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» و تقریب استدلال به این نحو است که اثبات قصاص برای وارث کافر هرگاه کافر باشد سبیل بر مؤمن است و در این آیه نفی شده است. (مرعشی، سیدمحمدحسن، ۱۳۶۵، صص. ۲۱ - ۲۰).

۲- ۱- ۱۲- ۴- جریان قاعده در قسامه و لوث:

۱- ۲- ۱- ۱۲- ۴- مسموع نبودن قسامه کافر نسبت به دعوای قتل بر مسلم:

قصاص به یکی از سه چیز ثابت می‌شود: ۱- اقرار ۲- بیینه ۳- قسامه.

قسامه (به فتح قاف) از جمله راه‌های ثبوت قصاص است. قسامه از قسم به معنی سوگند مشتق است و مراد از آن، سوگندهای پنجاه‌گانه است که مدعیان قتل، با نبودن بیینه از طرف مقتول برای اثبات خون او می‌خورند، و گاه مجازاً به اشخاصی که برای اثبات خون، سوگند یاد می‌کنند نیز قسامه گفته می‌شود (فیض، ۱۳۶۸، ص. ۱۱۲۷).

در قرآن کریم آیه‌ای درباره قسامه وجود ندارد. اما سنت پیغمبر اکرم (ص) و سنت ائمه اطهار (ع)، دلیل این قانون‌گذاری مهم جزایی است. صاحب جواهر بعضی از احادیث قسامه را در باب قصاص نقل کرده است.^۱

حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله می‌فرمایند: «بُشْتَرْتُ فِی الْقِسَامَةِ عَلْمُ الْخَالِفِ، وَ یَکُونُ حَلْفَهُ عَنْ جَزْمٍ وَ عِلْمٍ وَ لَا یُکْفِی الظَّنَّ» یعنی: در قسامه شرط است که حالف از روی علم سوگند یاد کند و ظن کافی نخواهد بود. در مسأله ۱۰ می‌فرمایند: «در ادای سوگند لازم است قسامه قیودی را که عبارتند از نام قاتل و مقتول و نسب قاتل و مقتول و صفات آنان ذکر نمایند؛ به طوری که هیچ‌گونه ابهام و اجمالی باقی نماند و هم‌چنین لازم است نوع قتل را از نظر عمد و خطا و شبه‌عمد مشخص سازند و نیز لازم می‌باشد مشخص نمایند که آیا قتل به‌طور

۱. رک: جواهرالکلام، ج. ۴۲، صص. ۲۲۶ و ۲۳۲.

انفرادی و یا اشتراکی صورت گرفته است (امام خمینی «ره»، ۱۳۷۰، ج ۲، ص. ۴۷۸، مسأله ۸ و ۱۰). بدیهی است که اگر حاکم در مورد اجرای قسامه چنین اموری را در نظر بگیرد، براساس آنها یقین حاصل خواهد کرد که متهم، قتل را مرتکب شده است. مضافاً به این که حاکم از راه لوث که ظنّ قوی است ورود اتهام را حدود صدی هشتاد بر متهم ثابت می‌داند. بنابراین باید گفت منکرین قسامه، قسامه را در موردی انکار می‌کنند که حالفین آگاهی نداشته باشند و در این صورت انکار آنان به‌جا و به‌مورد است اما اگر می‌خواهند اصل تشریح قسامه را منکر شوند، سخن آنان برخلاف ضرورت فقه و عقل و منطق است.^۱

«ابن رشد» در این زمینه می‌گوید: جمهور فقیهان مانند مالک، شافعی، ابوحنیفه، احمد، سفیان، داوود و پیروان آنان و بسیاری دیگر از فقها قائل بر وجوب حکم به قسامه شده‌اند. سید علی صاحب ریاض المسائل معروف به شرح کبیر، ثبوت قسامه را در دین مقدس اسلام از طریق خاصه و عامه، مسلم می‌داند (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶، ص. ۱۳۵).

بنابر آنچه گذشت، از جمله مسائلی که بر موضوع قصاص متفرع می‌باشد قاعده لوث و قسامه است. حال در مانحن‌فیه می‌گوییم: اگر کافر ادعای قتل بر مسلم کرد، آیا قسامه وی پذیرفته می‌شود؟ در این مسأله اختلاف است. شیخ الطائفه (ره) در خلاف و مرحوم محقق در شرایع و علامه در قواعد و فخرالمحققین (فرزند علامه) در کتب خود فرموده‌اند که قسامه کافر نسبت به دعوی قتل بر مسلم مسموع نیست. با این استدلال که قسامه خلاف اصل است و باید به‌مقدار مورد نص اکتفا کرد. در صحیحۀ بریدین معاویه آمده است: «انما حقن دماء المسلمین بالقسامه» و در صحیحۀ ابی بصیر آمده است: «لثلاً یبطل دم امرئ مسلم»، مضافاً این که نتیجه قسامه، ثبوت قصاص است در قتل عمد و در این مورد «لا یقاد مسلم بکافر».

بنابراین اگر قسامه ثابت شد باز هم کافر نمی‌تواند مسلم را قصاص کند. علاوه بر این قسامه یک نحو «سبیل» و علو بر مسلم است و به مقتضای «قاعده نفی سبیل» که مدرکش «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» و نیز «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» است،

۱. بعضی از حقوق‌دانان و فقها معتقدند که حاکم نمی‌تواند به لوث و قسامه عمل نماید و ظاهراً نظر آنان این است که اولیای دم که سوگند یاد می‌کنند، مورد اطمینان نیستند و ممکن است سوگند آنان از روی عداوت و دشمنی با متهم بوده باشد... (مرعشی، ۱۳۷۶، ص. ۱۳۳)

قسامه کافر پذیرفته نمی‌شود. (مرعشی شوشتری، ۱۳۶۵، ص. ۶۳؛ موسوی بجنوردی، سیدمحمد، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۸) فتوای حضرت امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله نیز موافق با این نظر است.

نتیجه بحث و پیشنهاد:

قاعده نفی سبیل از مهم‌ترین و اساسی‌ترین قواعد فقهی اسلامی است و مستند به آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» می‌باشد. به موجب این قاعده هیچ‌گونه حکمی که موجب سبیل و علو و سلطنت کافر بر مؤمنین و مسلمین باشد، وجود ندارد و تشریح و جعل نیز نشده است. بنابراین هرگونه حکمی که از ناحیه آن حکم، موجبی برای سلطه و علو کافر بر مسلم باشد به مقتضای این آیه شریفه و این قاعده از صفة تشریح مرفوع است. در این آیه شریفه، شارع مقدس و قانون‌گذار اسلام در مقام بیان یک قاعده کلی در جامعه اسلامی است. با مستفاد از این قاعده، هر حکمی، هر عقدی، هر معامله‌ای، هر پیمانی، هر قراردادی و هر چیزی که موجب علو کافر بر مسلم و جامعه اسلامی شود، منفی است. بنابراین قاعده نفی سبیل بر ادله اولیه و احکام، حکومت واقعی دارد: ادله اولیه متکفل احکام واقعی است. مثلاً پدر و جد پدری بر فرزندان خود ولایت دارند و این ولایت را خداوند متعال تشریح فرموده است. اما اگر پدر یا جد کافر شوند، این ولایت، منفی است. زیرا ولایت یک نوع «سبیل» و «علو» و سلطنت ولی است نسبت به مولی علیه خود. قهراً وقتی ولی کافر باشد این ولایت از او سلب می‌گردد.

با توجه به مستند بودن این قاعده به آیه شریفه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء و حدیث نبوی «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ» نتیجه می‌گیریم که این قاعده از قواعد فقه اهل بیت (ع)، قاعده‌ای تأسیسی است نه امضایی. هم‌چنین قلمرو، دامنه شمول و کاربرد این قاعده، بسیار وسیع و گسترده است و تقریباً اکثر ابواب فقه و حقوق را در بر می‌گیرد. بعضی از موارد کاربرد یا موارد تطبیق قاعده، چنان‌که گذشت (به‌عنوان نمونه) عبارتند از:

- عدم جواز تملک مسلم توسط کافر به‌رنحو از اقسام تملک اختیاری.
- عدم صحت عاریه عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر.
- عدم صحت تولیت کافر در اوقاف مربوط به مسلمانان.

- عدم صحت وقف عبد مسلم یا امه مسلمه بر کافر.
 - عدم ثبوت حق شفعه برای کافر چنانچه مشتری، مسلمان باشد.
 - عدم صحت نکاح پس از اسلام زوجه در صورت عدم اسلام زوج.
 - بطلان نکاح مرد غیرمسلمان با زن مسلمان.
 - عدم صحت وصایت کافر بر مسلم.
 - حاجب نشدن کافر بر مسلمان در ارث.
 - عدم ثبوت حق قصاص برای کافر در صورتی که قاتل، مسلمان باشد.
 - مسموع نبودن قسامه کافر نسبت به دعوی قتل بر مسلم و...
- قاعده نفی سبیل متخذ از نص صریح قرآن کریم - وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - و کلام نبی مکرم اسلام (ص) - الاسلام يعلوا و لا يعلى عليه - و اجماع علما و تسالم اصحاب است. تمامی فقهای امامیه این معنا را قبول کرده‌اند که هر حکمی که موجب علو و سبیل کافر بر مسلم و بر جامعه اسلامی شود، آن حکم، منفی و مرفوع است؛ یعنی قاعده نفی سبیل نه تنها مورد تسالم اصحاب امامیه بلکه مورد تسالم تمامی فقهای اسلام است. و اگر هیچ سند دیگری نباشد، این خود بزرگ‌ترین دلیل برای حجیت یک قاعده فقهی است. بنابراین قاعده نفی سبیل از منابع مهم و معتبر اسلامی است که در نظام حقوق اسلامی و به استناد اصول چهارم^۱ و یکصد و شصت و هفتم^۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قضات در دادرسی‌های قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) و در مواقع لزوم [جهت صدور احکام] می‌توانند به آن استناد و اتکا نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. اصل ۴ ق.ا.؛ «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»
۲. اصل ۱۶۷ ق.ا.؛ «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - احسانبخش، صادق، *اثار الصادقین*، ج. ۱۳، چ. اول، روابط عمومی ستاد برگزاری نماز جمعه گیلان، ۱۳۷۰.
- ۳ - العاملی، شیخ حرّ، *وسائل الشیعه*، کتاب الجهاد، چ. اول، مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
- ۴ - امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، ج. ۳، چ. ۳، تهران، کتابفروشی و چاپخانه اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۵ - _____، *حقوق مدنی*، ج. ۴، چ. ۱۵، تهران، کتابفروشی و چاپخانه اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۶ - تاجمیری، میرتیمور، *فرهنگ عبارات و اشارات حقوقی*، چ. اول، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۷.
- ۷ - جرّ، دکتر خلیل، *فرهنگ لاروس (عربی - فارسی)*، دو مجلد، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۸ - حائری شاه باغ، سید علی، *شرح قانون مدنی*، دو جلد، چ. ۲، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲.
- ۹ - خمینی، روح...، *تحریرالوسیله*، چ. ۲، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
- ۱۰ - _____، *تحریرالوسیله*، ترجمه علی اسلامی، چ. ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۱ - شهید اول، محمدبن جمال الدین مکی العاملی، *القواعد والفوائد*، دو جلد، ترجمه: دکتر سید مهدی صانعی، انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲.
- ۱۲ - *اللمعة دمشقیه*، ده مجلد، به تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر، منشورات جامعة النجف الدینیّه، ۱۳۹۸ ق.
- ۱۳ - شیخ طوسی، *المبسوط*، مکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، صفر ۱۳۷۸ هـ.
- ۱۴ - عبده بروجردی، محمد، *کلیات حقوق اسلامی*، چ. اول، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۵ - عظیمی شوشتری، عباسعلی، *حقوق قراردادهای بین المللی در اسلام*، چ. اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
- ۱۶ - علامه حلی، *قواعد الاحکام*، مؤسسه نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ربیع الثانی ۱۴۱۳.
- ۱۷ - علامه مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج. ۷۵، چ. ۲، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۸ - غرویان، محسن؛ شبروانی، علی، *لمعة دمشقیه*، ترجمه و شرح، چ. ۱۲، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۸.
- ۱۹ - فیض، علیرضا، *مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*، چ. دوم، چ. اول، تهران، اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۲۰ - کاتوزیان، ناصر، *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، چ. ۲۲، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۸.
- ۲۱ - مجموعه سخنان و بیانیتهای امام خمینی (ره)، *صحیفه نور*، ج. ۱۹، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۲۲ - محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، دو جلد، قم، ۱۴۰۸ ق، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۲۳ - _____، *شرایع الاسلام*، چ. ۲، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ (۱۹۸۳ م).
- ۲۴ - محقق داماد، سید مصطفی، *تحلیل مبانی فقهی و حقوقی اخذ به شفعه*، چ. اول، تهران، نشر نو در علوم اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۲۵ - _____، *حقوق خانواده*، چ. اول، تهران، نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۲۶ - _____، *مبانی فقهی و حقوقی اخذ به شفعه*، تهران، نشر نو در علوم اسلامی، ۱۳۶۵.

- ۲۷ - مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسن، *شرح قانون حدود و قصاص*، تهران، چ. وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۲۸ - _____، *دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام*، چ. اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۶.
- ۲۹ - معین، محمد، *فرهنگ معین*، ۶ جلدی، چ. ۸، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۳۰ - مغنیه، محمدجواد، *الفقه علی المذاهب الخمسه*، چ. ۷، بیروت، ۱۴۰۳ ق، انتشارات دارالعلم.
- ۳۱ - منصوری آرانی، سعید، *ترجمه و شرح لمعه*، دو جلد، چ. ۲، انتشارات الهام، ۱۳۷۸.
- ۳۲ - موسوی بجنوردی، سیدمحمد، *قواعد فقهیه*، چ. ۲، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۷.
- ۳۳ - موسوی بجنوردی، میرزاحسن، *القواعد الفقهیه*، ۷ مجلد، نجف، مطبعة الادب، ۱۳۸۹ ق.
- ۳۴ - نجفی، شیخ محمد حسن، *جواهرالکلام*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، (بی تا).
- ۳۵ - هاشمی، سید محمد، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، چ. ۶، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴.
- فهرست منابع تفسیری:**
- ۳۶ - ابوجعفر محمدبن الحسن بن علی الطوسی، *التبیان فی تفسیر القرآن* (تفسیر التبیان)، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چ. اول، ۱۴۰۹ ق، افسست از چاپ بیروت، (م. ۴۶۰ ق).
- ۳۷ - السید هاشم الحسینی البحرانی (م ۱۱۰۷ ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، (۱۴۱۵ ق)، بنیاد بعثت، چ. اول.
- ۳۸ - الشیخ عبدالعلی بن جمعة العروسی الحویزی، *نورالثقلین*، قم، (م ۱۱۱۲ ق)، مطبعة العلمیه، چ. ۲، بی تا.
- ۳۹ - المولی محسن ملقب به (فیض کاشانی)، *الصافی فی تفسیر کلام الله (تفسیر الصافی)*، مشهد، (م ۱۰۹۱ ق)، دارالمرتضی، چ. اول.
- ۴۰ - بهاءالدین محمد شیخ علی، الشریف لاهیجی، *شریف لاهیجی*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳ ش، (م ۱۰۸۸ ق).
- ۴۱ - ثقفی تهرانی، میرزا محمد، *روان جاوید*، تهران، انتشارات برهان، چ. ۲، ج. دوم، ۱۳۹۸ ق.
- ۴۲ - حسین بن احمد الحسینی شاه عبدالعظیمی، *اثنی عشری*، تهران، ۱۳۶۴ - ۱۳۶۳ ش، (م ۱۳۸۴ ق)، انتشارات میقات، چ. اول.
- ۴۳ - شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، *ترجمه مجمع البیان*، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی و دیگران، تهران، انتشارات فراهانی، چ. اول، ۱۳۶۰ - ۱۳۵۰ ش، (م ۵۴۸ ق).
- ۴۴ - طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، (م ۱۴۰۲ ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ. ۴، ۱۳۶۳ ش.
- ۴۵ - غیوری، سیدعلی، *تفسیر مبین*، تهران، مؤسسه خیریه باقیات الصالحات، چ. ۲، ج. ۲، ۱۳۸۴.
- ۴۶ - قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، قم، مؤسسه در راه حق، چ. ۳، ج. ۲، ۱۳۷۵.
- ۴۷ - کاشانی، ملا فتح اله، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین* (تفسیر کبیر ملا فتح اله کاشانی)، تهران، کتابفروشی اسلامی، چ. ۲، ۱۳۴۴ ش، (م ۹۸۸ - ۹۷۷ ق).
- ۴۸ - مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ. ۱۰، ج. چهارم، ۱۳۶۷.